

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول آن روایتی که آقای وحیدنیا موردش را پیدا کرده بودند [بیان می کنیم]:
روایت علی بن ابراهیم است عن ابی عن ابن ابی نجران عن عاصم بن حمید عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبدالله السلام ما بالی اسئلك عن المسألة فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر. فقال انا نجیب الناس علی الزیادة و النقصان قال قلت فاخبرنی ان اصحاب رسول الله صدقوا علی محمد ان کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا و قال ما تعلم ان رجل کان یأتی رسول الله... فیجیب فیها بالجواب ثم یجیبه بعد ذلك ما ینسخ بذلك الجواب فینسخه الاحادیث بعضها بعضاً. این مربوط به آن روایتی بود که عرض کردم که بما نحن فیہ خیلی کاری ندارد و فقط منظور دال بر این بود که روایات مختلف هستند بر اساس زیاده و نقصان، امام علیه السلام با افراد صحبت می کنند.

یکی از روایاتی که در اینجا مورد استدلال قرار می گیرد و بواسطه این، ما دیگر بحث روایات را کنار می گذاریم، از افراد انشاءالله وارد بحث دیگری می شویم گرچه فقط از باب ارائه بعضی از ادله ما خواستیم بیان بکنیم نسبت به خصوص این مطلب که اگر ارائه مطلب و وصول به یک مطلبی از روی عناد و قصد و عمد نباشد، شارع عقابی را مترتب بر این مطلب نمی کند.
یک روایت ...

سؤال: حتی کفر را هم می گیرد

جواب: حتی کفر را هم می گیرد، هیچ فرقی نمی کند

سؤال: یعنی اگر کسی کافر هم بمیرد بدون عناد، مشکلی ندارد

جواب: نه خیر، مشکلی ندارد. و آیاتی که دارد که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ**

ذَلِكَ... ﴿النساء، ۴۸﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْوِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْوِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ... ﴿النساء، ۱۱۶﴾

اینها همه برگشتش به عناد هست و همه اینها انصراف به عناد و غرض و این حرفها دارد. اما کافری که روی اصول خودش، روی اصول فطری خودش انفاق می کند، جود دارد، بخشش دارد، راست می گوید، صدق دارد، حسن امانت دارد، فلان دارد، اما حالا پیغمبر را نمی داند، این جزو مستضعفین است دیگر. سؤال: اینکه در مورد حاتم طایی وارد شده که وارد جهنم می شود اما معذب نمی شوند یعنی چه؟

جواب: خب این را ما الان نمی دانیم چه جوری است. این مسأله را ما نمی دانیم که حاتم طائی آیا در آن موقعیتی که داشته بر چه دینی بوده؟ ممکن است فرض کنید که بر دین مسیح نبوده و عناداً بت پرستی را اختیار کرده بوده، دلیل ندارد، ما فقط یک روایت می دانیم، اما امام فرموده آیا این معاند بوده یا نبوده و امثال ذلک؟ آیا می توانسته تحقیق بکند [و در عین حال تحقیق] نکرده یا اینکه مطلب را یله و رها و با مسامحه با این مسأله خلاصه تلاقی کرده؟ اینها جهاتی است که هیچ در روایت مطرح نشده، بله فقط جود و اعطای او...

این روایت از صفحه ۷۸ است که داستان ابن ابی العوجاء را امام علیه السلام نقل می کند که حالا راجع به خصوص ابن ابی العوجاء با توجه به موقعیتی که دارد بعداً باز دوباره باید به آن مراجعه بکنیم که منظور امام علیه السلام در این داستان ابن ابی العوجاء این بود که ابن ابی العوجاء با وجود اینکه امام علیه السلام، او را محکوم و ملزم کرد ولی باز این عناداً، کلام حضرت را نپذیرفت و حضرت در اینجا به او لقب عُتُوٌّ و ضلال می دهد. روایت ابن ابی العوجاء روایت مفصّلی است و در دو روایت این مطلب بیان شده و ابن ابی العوجاء از زنادقه بوده.

در یک روایت که همین روایت هست، حضرت با ابن ابی العوجاء محاجه می کند و روز اول می رود، روز دوم می آید و بعد روز سوم می آید و همین طور مخفی می شود. فلما كان من العام القابل التقى معه في الحرم، سال بعد، بعد از این که حضرت با او بحث و محاجه کردند و او را ملزم کردند، این با امام علیه السلام در حرم التقاء می کند، فقال العالم عليه السلام، بعضی از اصحاب امام صادق، به امام صادق عرض می کند که ان ابن ابی العوجاء قد اسلم، اسلام آورده است، فقال العالم عليه السلام، حضرت می فرماید هو اعماء من ذلک، لا یسلم، اسلام نمی آورد، فلما بصر بالعالم وقتی که به حضرت نگاه کرد، قال سیدی و مولای به حضرت گفت سیدی و مولای، فقال له العالم ما جاء بك الى هذا الموضوع؟ برای چه اینجا آمدی تو که دین نداری؟ تو که دین نداری برای چه مکه آمدی؟ فقال

عادة الجسد. یک عادتى بوده خلاصه ما مى آمديم، حالا آمديم اينجا و سنّة البلد و به خاطر اينکه شهر را ببينيم و مسائلش را ببينيم و النَّظر من الناس فيه من الجنون و الحلق و رمى الحجاره ببينيم که مردم اين کار جنونى که مى کنند، سرشان را مى تراشند و سنگ مى اندازند، اين کارهاى جنون آميز و اينها را تماشا کنيم، خواست مسخره بکند حضرت را، فقال له العالم انت بعد على عتوّ و ضلالک، تو هنوز روى عتوّ و ضلال خودت هستى، يا عبدک فذهب يتکلم و قال له عليه السلام، آمد صحبت کند، حضرت فرمودند ديگر الآن جا، جاى صحبت نيست. اينکه مى گويد فليتکلم لا جدال فى الحج منظور حضرت اين است که الآن کفر ديگر بر تو تمام است، الآن ديگر تو ختم به کفر در اينجا کردى، ديگر اينجا جا، جاى تکلم نيست، بعد از اين همه صحبت، باز مى خواهى صحبت بکنى که آخر يعنى چه؟ لا جدال فى الحج و نَفَضَ رِئْئِئِهِ من یده عبايش را گرفته بود و حضرت عبايش را کشيد و قال ان يکن الامر كما تقول حضرت حرف آخر را به او زد، مطلب آخر، ان يکن الامر كما تقول و ليس كما تقول نجونا و نجوت و ان يکن الامر كما تقول و هو كما نقول نجونا و هلک. ديگر حرف آخر را حضرت به او زدند فاقبل عبد الکریم على من معه اسم ابن ابى العوجاء عبد الکریم بود ديگر، فقال وجدت فى قلبى حزاة مثل اينکه يكدفعه قلبش درد گرفت، همان جا حضرت دخلش را آورد! وجدت فى قلبى حزاة فردونى فردوه فمات برگردانند از مکه و در بين راه فوت کرد.

در اينجا اين روايت براى ما بيان مى کند که ضلال و عتوّ در آنجائى است که کلام حق را شنيده و محکوم شده و نتوانسته جواب بدهد و بعد باز به دنبال مطلب خودش رفته و خلاصه سر پيچى کرده. البته خب از نقطه نظر تبعات چرا حضرت نگفتند حالا اين را بکشيد و چکار بکنيد، [علت اين که چرا حضرت] اين حرف را نزدند، اينها خب مسائلى است که بعد بايد ذکر بشود، در آن امورى که مترتب بر ارتداد است. اين يک روايت.

روايت ديگر، روايت سفیان ثورى است که اين روايت هم در اصول کافى، جلد اول است، منتهى شما [بررسى کنيد ببينيد صفحه چند است؟] من ديگر [جديداً] نگاه نکردم [اصول کافى را] بلکه از محفوظاتم استفاده کردم، ولى مسلم مى دانم که در جلد اول هست. سفیان ثورى از افرادى بود که در مقابل امام عليه السلام ايستاد و مردم را به دور خودش مجتمع کرد و با امام مباحثاتى کرد و در هر مورد، امام عليه السلام او را محکومش کرد تا اينکه در حج آمد و با امام باقر يا امام صادق عليهما السلام ملاقات کرد، شبهه از من است، در مسجد الحرام ملاقات کرد و حضرت سوار بر حمار و مرکب شده بودند و مى خواستند از مسجد بيايند بيرون و بيايند به طرف منزلشان، در آنجا آمد و به حضرت عرض

کرد یا ابن رسول الله آن خطبه پیغمبر را در حجة الوداع برای من بیان کنید، حضرت فرمودند الان من کار دارم و می‌خواهم بروم، بعد برای تو می‌گویم، گفت نه، تو را به حق جدت، تو را به حق قرابت بر جدت، پدر سوخته‌ها چه آدمهایی هم بودند، واقعاً آدم می‌بیند...! کلام را از امام علیه السلام می‌گرفتند و به اسم خودش می‌رفتند برای خودشان دکان و دستگاه درست می‌کردند، حجره راه می‌انداختند و دعوی داشتند! حضرت فرمود که پیغمبر در حجة الوداع در منی، خطبه‌ای که خواندند این است که:

نظر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها... بعد می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند رب حامل فقه الی من هو افقه منه لا يقلُّ امرؤ مسلم بهذه الثلاث - البته من نقل به معنا می‌کنم - اخلاص العمل لله، النصيحة لائمة المسلمين و لزوم لجماعاتهم، پیغمبر در خطبه منی در حجة الوداع این سه مطلب را فرمودند.

سفیان به امام باقر یا امام صادق عرض می‌کند که دستور بدهید که اطرافیانتان قلم و دواتی بیاورند که من بنویسم! حضرت می‌گویند بیاورید به او بدهید. سفیان این خطبه پیغمبر را از زبان امام باقر یا امام صادق علیهما السلام می‌شنود و می‌نویسد. بعد خدا حافظی می‌کند و می‌رود. وقتی که می‌آید مصاحب، [شخصی که همراه] سفیان [بوده] رو می‌کند به او و می‌گوید دو مطلب در اینجا به نظر من رسیده:

یکی اینکه و النصيحة لائمة المسلمين، منظور پیغمبر کیست؟ آیا منظور پیغمبر معاویه و یزید است؟ آخر خود سفیان ثوری هم معاویه و یزید و اینها را قبول نداشته، آیا منظور معاویه و یزید یا عبدالملک مروان و هشام بن حکم است؟ اینها که نیستند، پس منظور از این ائمه مسلمین کیست؟ این یک مسأله.

مسأله دوم اینکه و اللزوم لجماعاتهم، کدام یک از جماعات مورد نظر پیغمبر بوده؟ آن جماعت مرجئه که اصلاً فرض کنید که قائل به عدم صلاة و فلان و این حرفها هستند یا آن طائفه زیدیه؟ چون بسیاری از زیدیه و این افراد منحرف، دور سفیان ثوری جمع شده بودند، یا قدریه که قائل هستند به اینکه خدا، بلا اراده است در خلقش در عالم؟ یا اینکه...؟ شروع می‌کند این طوائفی که در آن زمان، در زمان امام باقر یا امام صادق علیهما السلام وجود داشتند و از نقطه نظر اینها، واضح البطلان بوده‌اند، برای سفیان ثوری می‌آید بیان می‌کند، منظور از و اللزوم لجماعاتهم اینهاهاست؟ سفیان ثوری می‌گوید اینها نباید باشند. می‌گوید پس بنابراین کیست؟ می‌گوید منظور باید خود جعفر بن محمد یا محمد بن علی باشد که حضرت این چیزها را دارد بیان می‌کند، خودش و این طائفه، حق است. سفیان ثوری وقتی که مجاب می‌شود از این [استدلال] و نمی‌تواند [آن را انکار کند]، آن کاغذی را که نوشته بوده

پاره می‌کند و می‌ریزد دور و می‌گوید لا تکلم به احداً! این مسأله را به کسی نگو!

در اینجا ما متوجه می‌شویم که این الآن دیگر در اینجا در مقام عناد است، حالا که این در مقام عناد شد، امام صادق علیه السلام، این دیگر مال امام صادق است، عبور می‌کنند از او در مسجد الحرام و می‌بینند که با ابی حنیفه نشست، ابی حنیفه آن طرف و سفیان ثوری هم این طرف، اینها نشستند و اطراف اینها جماعتی جمع شده‌اند، حضرت به آن اصحابشان می‌فرماید هولاء الصادون عن سبیل الله! اینها هستند که مردم را از راه خدا سدّ می‌کنند! هم ابی حنیفه هم سفیان! یعنی هر دوی اینها. خب می‌توانیم بگوئیم اینها از روی عتوّ و عناد آمده‌اند این کار را کرده‌اند. حضرت مطلب را برایش بیان می‌کند و بعد قبول نمی‌کند و می‌آید موجب انحراف مردم می‌شود از راه خدا و از [مسیر حق].

حالا اگر ما باشیم و سفیان ثوری که ببینیم که بیاید و انکار این مسائل بدیهی و انکار این قضایا را بکند از روی عناد و از روی [غرض]، خب ما درباره آنها چه حکم می‌کنیم؟ خلاصه مسأله ای که در اینجا مطرح است این قضیه عناد است، لذا حضرت به او عنوان صاد عن سبیل الله می‌دهند.

از مجموع روایاتی که تا به حال در باب القاء شبهه و یا قبول شبهه، از روی عناد یا غیر عناد مطرح شد، ما استفاده کردیم که بیان شارع منقولاً، این بیان شارع بر عدم عقاب و بر عدم مواجهه تبعات انحراف عقیده است در مواردی که آن شبهه از روی عناد نباشد و شک نسبت به ضروری از ضروریات دین و مبنایی از مبانی دین، از روی عناد تحقق پیدا نکند. ما این مطلب را استفاده کردیم.

حالا فردا بحث عوض می‌شود و در یک مسأله دیگر، ما بحث ارتداد را در پی می‌گیریم و [بعد از بیان] مطالبی که بعداً می‌آید، انشاءالله شروع می‌کنیم اینهایی که را بحث کردیم، جمع کردن.

دیگر امروز ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد